

## قابل توجه «طلاب عزیز مشتاق فلسفه»

پس از تقدیم سلام: از آنجا که فلسفه قدیم ارسطویی، درون‌اش تناقض است و «اثبات خدا»، زیربنای «اسلام و جمهوری اسلامی» هست، لازم است به «فلسفه‌ای بدون تناقض» روی آوریم:

مسئله «ربط حادث به قدیم» در فلسفه ارسطویی (در اثبات خدا)، مشکل لاینحلی است که تاکنون پاسخ صحیحی از طرف طرفداران فلسفه ارسطویی، به آن، داده نشده است؛ این عبارت در حقیقت، نوعی اذعان به این است که «فلسفه ارسطویی و صدرائی»، در «اثبات خدا»، در مانده‌اند، چرا که با چالش‌های زیر مواجه‌اند:

- **اولاً:** بنابر لزوم همزمانی «علت تامه» با معلول‌اش و نیز «قاعده الواحد»، در نتیجه خدای «واحد قدیم لا یتغیر»، هیچ «سنخیتی» با این موجودات «متعدد و متغیر و حادث زمانی»، ندارد. امروزه از نظر علمی، ثابت شده است که افلاک، قریب «سیزده میلیارد سال قبل»، ایجاد شده و قدیم زمانی نیستند. مرحوم علامه طباطبایی هم در انتهای کتاب نه‌ایة و همچنین در حاشیه اسفار، «حدوث زمانی افلاک» را پذیرفته است. پس مشکل، عدم ربط «حادث به قدیم» است. به عبارت دیگر عدم امکان ربط «واجب الوجود» به «حوادث ممکنه» پابرجاست.

- **ثانیاً:** در قرآن کریم آمده است که «خداوند» مستقیماً با حضرت «موسی» سخن گفت. اگر تنها عمل بی‌واسطه خدا، «صادر اول بودن» است، پس چه کسی با موسی سخن گفت؟ از جمله: ﴿إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي﴾ (طه: ۱۴) و ﴿إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ﴾ (قصص: ۳۰).

- **ثالثاً:** اگر «سنخیت»، یک ضرورت عقلی لا ینفک میان هر «علت و معلول» است، به طوری که حتی خلاف آن، محال است، پس چگونه چوب خشک در دست موسی علیه‌السلام، ازدهای زنده می‌شود؟ همچنین چطور آتش که سنخیت آن با سوزاندن بدن انسان است، برد و سلام شده و بدن «ابراهیم خلیل» را نمی‌سوزاند؟ در همین راستا سید الموحدین امیرالمؤمنین علیه‌السلام در دعای صباح، در عدم سنخیت میان «خدا و مخلوق» می‌فرماید: یا مَنْ دَلَّ عَلٰی ذَاتِهِ بِذَاتِهِ وَ تَرَزَّهُ عَنِ «مَجَانَسَةِ مَخْلُوقَاتِهِ». (و منزه است خداوند از هم‌جنسی با مخلوقات) در قرآن کریم نیز آمده است: ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ﴾.

این مبنای غلط یعنی کلیت «هم‌زمانی علت تامه با معلول خودش حتی در فاعل مختار»، ریشه اشکال کسانی همچون «کانت» بر دلیل اثبات «واجب الوجود» است و معتقدند ربط «جهان حادث» به «واجب الوجود قدیم» ممکن نیست.

- «متکلمان شیعه»<sup>۱</sup> این مشکل را از طریق عقلیات «امام صادق علیه‌السلام»، حل کرده‌اند و پاسخ داده‌اند. که ۱- سنخیت تنها میان «علت‌های غیر فاعل

۱. کتاب «باب حدادی عشر» - صفات ثبوتیه -

- الفصل الثاني في صفات الثبوتية (که هشت صفت است) الصفة الأولى: أنه تعالى قادر مختار... لانه لو كان موجبا لم يتخلف أثره عنه بالضرورة فيلزم من ذلك (این که خدا، فاعل مختار نباشد و فاعل موجب باشد)، اما قدم العالم او حدوث الله تعالی وهما باطلان.

ترجمه - اولین صفت خدا، این است که خدا، قادر مختار است زیرا .....

اگر خداوند «فاعل مختار» نباشد و فاعل موجب باشد (که وجود «علت تامه» با وجود «معلول»، هم‌زمان است) می‌بایست «معلول» با «علت تامه»، هم‌زمان باشد که لازمه این تفکر غلط، درباره «خدا»، این می‌شود که یا باید عالم خلقت هم قدیم باشد و یا آنکه خدا هم، حادث زمانی باشد در حالیکه هر دو این لوازم درباره «خدا و جهان»، باطل است که جهان خلقت، قدیم باشد و یا آنکه خدا هم حادث باشد (و اگر خدا را هم علت ناقصه بدانیم که بدون شرط خارجی هیچ کاری نمی‌تواند بکند حتی در تولید اولین مخلوق باز این مشکل جدیدی می‌شود).

- چهارمین «صفت ثبوتیه خدا»، «اراده» است یعنی اینکه خدا، مرید است و نسبت به کارهای زشت هم کراهت دارد زیرا اینکه، خداوند مخلوق را در زمانی خاص می‌آفریند، نشان می‌دهد که خداوند، «فاعل مختار» است و در آن زمان، اراده کرده آنرا ایجاد کند نه در زمانی دیگر.

الصفة الرابعة: انه تعالى مرید کاره لان تخصيص الافعال بايجادها في وقت دون وقت آخر، لابد له من مخصص وهو الإرادة.

ترجمه: اگر کسی بگوید که اراده خداوند همان، «علم خداوند»، است و یا آنکه اراده خداوند همان «علم خداوند به موجود اصلح» است در نتیجه معنی اش این می‌شود که آیه ﴿إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾ را چنین معنی کنند که وقتی خداوند به چیزی علم پیدا کند آنرا ایجاد می‌کند.

مثل حسن بصری که اراده را به معنی علم به مصلحت یا علم بوجود اصلح می‌داند معنی آیه - ﴿إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾ - را اینگونه معنی می‌کنند که وقتی خداوند بداند چیزی صلاح است (یا وجودش اصلح است) آنرا ایجاد می‌کند در نتیجه، علم خدا، مقید به زمانی خاص می‌شود یعنی قبل از آن چیز، خدا، نمی‌دانسته آن چیز، وجودش صلاح است یعنی خداوند ذاتاً، جاهل است. و نیز کسانی که «اراده خداوند» را به «علم» یا «علم به اصلح» تفسیر می‌کنند جمله انشاءالله - را چنین تفسیر می‌کنند: «اگر خدا بداند یا اینکه اگر خدا بداند چیزی صلاح و اصلح است آنرا ایجاد می‌کند» در حالیکه علم خدا، مطلق و کامل و ازلی و ذاتی خداوند است و جهل در ذات خدا وجود ندارد تا آنکه بتوان علم خدا را با حروف شرطیه همراه کرد حروف اگر بداند - و وقتی بداند - زمانی که بداند.... و ائمه معصومین هم همین اشکال را به مخالفین‌شان همچون «حسن بصری» که اراده را به «علم»، معنی می‌کنند کرده‌اند.

- کتاب توحید صدوق و کتاب عیون اخبار الرضا علیه‌السلام باسنادهما عن النوفلی قال قدم سلیمان المروزی متکلم خراسان علی المأمون فاکرمه ووصله ثم قال له:

ان (ابن عمی علی بن موسی) قدم، علی من الحجاز وهو یحب الکلام واصحابه فلا علیک ان تصیر الینا یوم الترویة لمناظرته فقال سلیمان یا امیرالمؤمنین انی اکره ان أسأل مثله فی مجلسک من بنی هاشم فینتقص عند القوم اذا کلمنی ولا يجوز الاستقصاء علیه.

قال المأمون: انما وجهت الیک لمعرفتی بقوتک ولیس مرادی الا ان تقطعه عن حجة واحدة فقط.

- فقال سلیمان: حسبک یا امیرالمؤمنین إجماع بینی و بینة و خلنی والذم، فوجه المأمون إلى الرضا فقال: إنه قد قدم علينا رجل من أهل مرو وهو واحد خراسان «من اصحاب الکلام» فان خفت

مختار) است و نیز ۲- هم‌زمانی هم میان «فاعل مختار» و معلول آن، نیست، چه رسد به ۱- «سنخیت» و ۲- «هم‌زمانی» میان «خدا و خلق اش». متکلمین شیعه (و همه ادیان الهی) «کار بی واسطه خدا» را، منحصر به خلق بی واسطه «یک موجود خاص»، نمی‌دانند. باید توجه داشته باشیم که در «فاعل مختار» همچون «انسان»، که نسبت به «مخلوقات ذهنی» خویش، «علت تامه» است، باز وحدت و ثبات «نفس واحد»، با تغییر «تصورات کثیره» در هر لحظه، محال نیست؛ ولی فعل خارجی «فاعل مختار»، گرچه لازمه «اراده فاعل مختار» است، اما «فعل خارجی»، تنها در صورت وجود «شرایط بیرونی» و «عدم مانع»، محقق می‌شود. اما در ایجاد «تصورات ذهنی»، اراده نفس، «علت تامه» است، اما خداوند، هرچه را صلاح بداند در وقت اش اراده می‌کند و ایجاد می‌شود. قرآن کریم می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾. بنا براین، فعل خارجی «خدا» هم لازمه اراده خدا در زمان خاص است، نه لازمه ذات مقدسش که قدیم است.

**نتیجه:** حاصل این که «جهان حوادث»، لازمه «ذات خدا» نیست؛ (حتی اگر ده، صد، یا بی نهایت واسطه هم داشته باشد). لذا مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ. در انسان، «فاعل مختار»، اراده «ایجاد یا ترک چیزی» را بر اساس اولویت، «فاعل مختار»، انجام می‌دهد: انتخاب خوب یا بد، (راجح عقلی یا آنچه با غریزه شهوت و غضب همراه است) گرچه مرجوح عقل است. علی بن ابی طالب علیه السلام، درباره خداوند می‌فرماید: «لا من شيء كان ولا من شيء كَوَّنَ ما قَدَّ كان». خداوند نه از «جنس چیزی» است و نه از «جنس چیزی»، مخلوقات را ساخته است؛ یعنی خدا، نه از سنخ «عقل» است، نه از سنخ «روح» و نه از سنخ «ماده» است. بنا بر این «عقل»، نیروی فهم است (برای نفس انسان، یا نفس ملک و غیره)، نه خالق عقل دیگر، یا خالق روح، یا خالق ماده». والسلام.

دعاگوی همه عزیزان، الاحقر سید محمدرضا علوی سرشکی  
عضو مجمع عمومی «جامعه مدرسین»

علیک ان تنجشم المصیر الینا فعلت... (فی مسئله الإرادة).

قال الرضا: لا بأس، اخبرنی عن معنی هذه، أمعنی واحد او معانی مختلفة؟

قال سلیمان معنی واحد

قال الرضا: فإن كان معناها معنی واحد، أكانت إرادة القيام إرادة القعود وإرادة الحيوة إرادة الموت إذ كانت إرادته واحدة لم يتقدم بعضها بعضاً ولم يخالف بعضها بعضاً وكان شيئاً واحداً.

- قال سلیمان: معناها مختلف

قال (الرضا): فاخبرنی عن المرید أهو الإرادة أو غيرها؟

قال سلیمان: بل هو الإرادة.

قال (الرضا): فالمرید عندكم مختلف إذ كان هو الإرادة.

قال (سلیمان): یا سیدی لیس الإرادة المرید.

قال (الرضا): فالإرادة محدثة وألا معه، إفهم وزد فی مسئلتك.

قال سلیمان: فإنه اسم من اسمائه.

قال (الرضا): هل سمی نفسه بذلك؟

قال سلیمان: لم یسم نفسه بذلك.

قال الرضا: فلیس لك ان تُسمیه بما لم یسم نفسه.

قال (سلیمان): قد وصفت نفسه بأنه مرید.

قال الرضا (علیه السلام): لیس صفة نفسه أنه مرید، إخباراً عن أنه إرادة ولا أن الإرادة اسم من اسمائه.

قال سلیمان: لأن إرادته علمه.

قال الرضا: یا جاهل، فإذا علم الشيء فقد إرادته؟

قال سلیمان: اجل.

قال (الرضا (علیه السلام)): فإذا لم یرده لم یعلمه وقد یعلم ما لا یریده ابدأً وذلك قوله عزّوجلّ: «ولان شننا لنذهبین بالذی أوحینا الیک» -

فهو یعلم کیف یذهب به ولا یذهب به ابدأً...

قال سلیمان: فإن الإرادة القدرة

قال الرضا (علیه السلام): هو عزّوجلّ یقدر علی ما لا یریده ابدأً...

- کتاب اصول کافی - کتاب التوحید - باب الإرادة آتها من صفات الفعل:

عن عاصم بن حمید عن ابی عبدالله (علیه السلام) قال قلت: لم یزل الله مریداً.

قال (الصادق (علیه السلام)) ان المرید لا یكون إلا لمراد معه لم یزل الله عالماً قادراً ثم أراد.

- عن بکیر بن اعین قال قلت لأبى عبدالله (علیه السلام):

علم الله ومشيئته هما مختلفان أو متفقان؟

فقال (الصادق (علیه السلام)): العلم لیس هو المشیئة الا ترى انک تقول سَأفعل کذا ان شاء الله ولا تقول: سافعل کذا إن عَلِمَ اللهُ قولک ان شاء الله، دلیل على أنه لم يشاء فإذا شاء كان الذى شاء كما

شاء وعلم الله، السابق للمشيئة.

- عن صفوان بن يحيى قال قلت لأبى الحسن (علیه السلام):

أخبرنی عن الإرادة من الله ومن الخلق؟

قال: الإرادة من الخلق الصمير وما يبدو لهم بعد ذلك من الفعل وأما من الله تعالى فأرادته إحداثه لا غير ذلك لأنه لا یروی ولا یهم ولا يتفكر وهذه الصفات منفية عنه وهى صفات الخلق

فإرادة الله، الفعل لا غير ذلك. يقول له کن فيكون بلا لفظ ولا نطق بلسان ولا همة ولا تفكر ولا كيف لذلك كما انه لا كيف له.

## پیوست‌ها و مستندات:

### پیوست مبحث ربط حادث به قدیم:

#### مشکل ربط «حادث» به «قدیم» (نزد ارسطویان) در اثبات خدا:

- جلد سوم اسفار - المرحلة الرابعة - فصل ۳۳ - (سی و سوم): فی ربط الحادث بالقدیم: (بنابر لزوم همزمانی «علت تامه» با «معلول‌اش»)  
ملاصدرا: والذی هو اسد الاقوال الواردة منهم واقرب للصواب هو قول من قال:

انّ «الحوادث» باسرها، مستندة الى «حركة دائمة دوریة»، ولا یفتقر هذه الحركة الى «علة حادثه، لكونها ليس لها بدوً زمانی»؛

- فهی، «دائمة باعتبار»، و به استندت الى «علة قديمة» و «حادثه باعتبار» و به كانت مستندة الحوادث.....

- اقول هذا الكلام وان اندفعت به «اشکالات کثیره»، لکنه «فیه بعد، خلل کثیر»: الاول.... الثاني.... الثالث.... الرابع....

- خلاصه «گفتار ملاصدرا»، این است که بهترین حلّ مشکل «ربط حادث به قدیم» به حساب می‌آید، این است که «افلاک از نظر زمانی، قدیم‌اند» در نتیجه با «واجب الوجود قدیم»، هم‌زمان‌اند اما چون هر «دور آنها»، حادث است می‌تواند، علت «حوادث زمانی» شوند پس مشکل ربط «جهان حادث» به «واجب الوجود قدیم»، حلّ شد، لکن این پاسخ هم که نزد ملاصدرا، بهترین پاسخ است از نظر خود ملاصدرا، چهار اشکال مهم دارد که پاسخ صحیح ندارد برای شرح‌اش به اسفار مراجعه شود.

- لکن اشکالی را که مرحوم «علامه طباطبائی» بر مرحوم «ملاصدرا»، در این مورد، وارد کرده، این است که اینک، «علم»، ثابت کرده که «افلاک»، قدیم زمانی نیستند و همه، حادث زمانی هستند، در زمانی خاص بوجود آمدند در نتیجه باز مشکل «عدم امکان ربط حادث به قدیم» برمی‌گردد البته بنابر اینکه «علت تامه» با «معلول‌اش»، هم‌زمان است.

- پاورقی اسفار ص ۱۲۹ - والحق ان الاشکال اّما هو فی ثبوت «هذه الحركة الدورية الدائمة»

- آخر کتاب نه‌ایه - علی ان القول «بالافلاک والاجرام غیر القابلة للتغییر و غیر ذلك»، كانت اصولاً موضوعاً من «الهيئة والطبیعیات القديمتين» وقد انفسخ الیوم هذه الآراء.

- ایمانوئل کانت: استدلال بر واجب الوجود، «چهارمین مسئله جدلی طرفین» است: (تناقض در استدلال بر «واجب الوجود» چون «علت» حادث، باید «حادث» باشد همچنانکه معلول «قدیم» هم باید «قدیم» باشد طبق قانون هم‌زمانی «علت تامه» با «معلول‌اش»<sup>۲</sup>).

بر نهاد:.... باید یک «عنصر مطلقاً ضروری»، موجود باشد تا «یک دگرگونی»، چونان پیامد آن، بوجود آید ولی این «عنصر ضروری» به «جهان حسی»، تعلق دارد... (یعنی در زمان و مکان خاص است)

پاد نهاد: هیچ «واجب الوجودی»، چه در داخل جهان یا در خارج جهان، نیست:

الف) زیرا اگر «واجب الوجود»، داخل جهان باشد باید آغاز کننده سلسله‌ای از حوادث جهان باشد و برای حوادث جهان، «آغازی فرض شود که ما قبل آن، هیچ حادثه‌ای رخ نداده باشد» که خود این فرض، با خود «قانون علیت»، در تناقض است زیرا قانون علیت می‌گوید هر «حادثه‌ای زمانی»، علتی زمانی دارد زیرا «علیت» یعنی حادثه‌ای که «معلول حادثه قبل از خود» است و آن «حادثه قبل از خود» هم همچنین معلول «حادثه قبل از خود» است و اگر حادثه‌ای رخ دهد که علت حادثه قبل از خود را نداشته باشد، نقض «قانون علیت» است....

و اگر فرض شود که واجب الوجود، خارج از جهان است (یعنی خارج از محدوده زمان و مکان است) این هم غیر ممکن است زیرا «حوادث جهانی»، «حوادثی زمانی و مکانی» هستند و علت آنها هم باید «علت‌ای در زمان و مکان خاص» باشد یعنی داخل زمان و مکان خاص باید باشد پس محال است علت «حوادث جهانی»، «قدیم و خارج از زمان و مکان جهان» باشد. (علوم روز هم می‌گوید روزی چندین تن از وزن خورشید کم می‌شود بخاطر نورافشانی خورشید در نتیجه روزی خورشید هم خاموش می‌شود بنابراین، «زمانی هم خورشید، بوجود آمده است و ازلی نیست»، قرآن هم این خاموش شدن خورشید را تایید می‌کند در سوره تکویر - إِذَا السَّمْسُ كُوِّرَتْ وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ. بنابراین، باز در نتیجه، ربطی نمی‌تواند میان «خدای قدیم» و «جهان حادث» باشد بنابر لزوم هم‌زمانی «علت تامه» و «معلول‌اش»).

## پیوست قاعده سنخیت:

### «قاعده سنخیت» و «قاعده الواحد» و مشکل «ربط واحد به کثیر» در اثبات خدا:

- «مرحوم علامه طباطبائی» - کتاب نه‌ایه الحکمة - المرحلة الثامنة - الفصل العشرون. (درباره حلّ مشکل عدم امکان ربط «خدای واحد» به «جهان کثیر»): - (فی العالم العقلی ونظامه وکیفیه حصول الکثرة فیه) می‌نویسد:

- علامه طباطبائی: قد تحقق فی مباحث العلة والمعلول «انّ الواحد لا یصدر عنه الا الواحد»، ولما كان «الواجب تعالی»، واحداً بسیطاً من کل جهة،..... لا یفیض الوجوداً واحداً بسیطاً، له کل کمال و جودی لمکان «المسانخة بین العلة والمعلول»..... فتبین انّ «الصادر الاول»... «عقل واحد» فهو «علة لما دونه وواسطة فی الایجاد» وانّ فیه «اکثر من جهة واحدة»، تصحّ صدور الکثیر منه....<sup>۳</sup>

(خلاصه گفتار علامه این است که طبق قاعده - «الواحد لا یصدر عنه الا الواحد» - در نتیجه از «خداوند واحد بسیط حقیقی» نمی‌تواند تولید شود بجز «یک صادر بسیط حقیقی» (چه با واسطه یا بی واسطه) و طبق «قاعده لزوم سنخیت میان هر علت و معلول» - در نتیجه آن «صادر اول» باید «عقل» باشد چون در میان موجودات، تنها «عقل» است که با «خدا»، سنخیت دارد).

- «مرحوم آیه الله مصباح یزدی»، به «علامه طباطبائی»، اشکال می‌کند که شما می‌گویید: در صادر اول، «سه جهت مختلف» هست که هر جهت، علت پیدایش معلولی مباین با معلول‌های دیگر هستند.

- اشکال: در حالیکه (بنابر «قاعده الواحد»، صدور «کثیر» از «واحد حقیقی»، محال است) (چه با واسطه یا بی واسطه) اگر «جهت سه‌گانه» در «صادر اول»، واقعاً «جهت حقیقی»، مختلف‌اند پس اشکال به «صادر اول» می‌شود که فیلسوفان قدیم می‌گویند: «جهت مختلف» در «واحد حقیقی»، محال است مبنی بر اینکه چگونه صادر اول، که یک «واحد بسیط حقیقی» است، «چند جهت مختلف حقیقی» را در خود دارد.

- و اگر این «جهت سه‌گانه» (در صادر اول)، «جهت حقیقی مختلف» نیستند بلکه «جهت اعتباری مختلف» هستند، اشکال به مرتبه بعد (صادر اول)، وارد می‌شود که چگونه «سه معلول مختلف متباین»، از یک «واحد حقیقی»، بوجود آمده‌اند (پس باید نتیجه گرفت که قاعده الواحد، بطور کلی، باطل می‌شود) پس بر خلاف گفته «ارسطویان و علامه»، صدور کثیر از واحد، محال نیست (و قاعده الواحد، خطاء است).

۲. در کتاب کانت به عنوان ترجمه فارسی کتاب «سنجش خرد ناب»، در قسمت «مسائل جدلی طرفین».

۳. «عقل»، نیروی فهم است یعنی «متعلق به نفس است و بدون نفس، معنی ندارد وجود داشته باشد»، عبق منفصل معنی ندارد، چه رسد باینکه گفته شود عقل، خالق نفس است، خالق فلک است خالق عناصر مادی است.

- (تعلیقه آیه الله مصباح بر مرحوم علامه شماره ۴۶۴):

- بناءً على تعميم قاعدة «الواحد» لغير الواجب (خلافاً لصدر المتأهلين في بعض كلماته)، يلزم ان تكون سلسلة واحدة من العلل، لا يصدر عن شئ منها الا «معلول واحد» يكون بدوره، علة لما دونه؛ فيثور السؤال عن حصول «الكثرة العرضية» وعن امكان صدور «جزم الفلك» و «نفسه»، عن كل من العقول التسعة مع صدور عقل منه؟ (كه طبق قاعده الواحد، صدور ايها بايد محال باشد).

وكيفية حصول الكثرات في عالم العناصر وصدورها عن العقل العاشر؟ - حسب ما زعموا - وكذا عن كيفية صدور «العقول العرضية الكثيرة» على رأى الاشراقين؟

- وقد احتالوا للاجابة عليه بان «العقل الاول» وان كان واحداً شخصياً الا انه تلزمه «جهات متعددة» (هي ۱- علمه بمهيته الممكنة ۲- ووجوده الواجب بالغير ۳- وبعلة الموجبة له، وهو الواجب تبارك وتعالى)،

- «فعلمه بالواجب الذى هو اشرف جهاته»، صار علةً لصدور «العقل الثانى»، و«علمه بوجوده الواجب بالغير»، صار علةً لصدور «نفس الفلك الاقصى»، و«علمه بامكان وجوده» هو علة لصدور «جزم الفلك».

- وهكذا الى العقل التاسع.

- واما «العقل العاشر»، فلذى يصدر عنه بلا مشاركة من غيره، هو «جزم عالم العناصر» واما «ما يحدث فيه، من الصور والاعراض»، فمشاركة من التأثيرات الفلكية مما يؤدى الى استعدادات للمادة لصور وأعراض حادثة، فلا تكون هذه الكثرة، صادرة عن «فاعل واحد بما انه واحد» فلا تقتض «قاعدة الواحد» بها.

- والذى دعاهم الى هذه التكلفات هو ما تسلّموه كاصل موضوع من «الافلاك التسعة ذوى النفوس»، فالتزموا بوجود «عقول تسعة»، لصدورها وبوجود «عقل عاشر»، لصدور «عالم العناصر» (الذى هو فى جوف تلك الافلاك).

- وقد اتضح بفضل تقدّم «العلوم الطبيعية»، بطلان ذلك الاصل وفساده من اصله فانهار البناء بعد انهزام الاساس على عروشه فضلاً عن نقوشه.

- مضافاً الى ما كان يتوجه اليهم من أسئلة لم تكن تجد «اجوبةً صحيحةً»، عندهم كما يلى:

- الف - هل تلك «الجهات الثلاثة المفروضة فى العقول»، كثرة حقيقية او اعتبارية؟

۱- فان اختيار الاول، لزم «صدور الكثير عن الواحد»، فى المرتبة الاولى.

۲- وان اختيار الشق الثانى، «لزم ذلك» فى المرتبة الثانية.

ب - ما هى «العلاقة الذاتية بين كل واحد من تلك العلوم» وبين «ما يصدر عنها»، بحيث يتعين بها صدور كل من المعاليل الثلاثة عن جهة خاصة بالضرورة؟

مع ان الذى يعتبر فى «الفاعل العلمى»، هو «علمه بمعلوله لا غير».

- توضيح اينكه «آية الله مصباح يزدي» باز به مرحوم «علامه طباطبائي»، اشكال مى كند كه طبق «قاعده الواحد»، نزد شما، سلسله معاليل «صادر اول»، نبايد هر «علت»، بجز يك «معلول واحد» در هر مرحله، داشته باشند (چه با واسطه يا بي واسطه، هر چند اين سلسله معاليل «صادر اول»، تا بينهايت هم ادامه يابد).

بنابراين، اشكال مى شود ۱- كه چگونه «صادر اول» كه «يك واحد بسيط حقيقى» است و «ساير عقول طوليه»، بجاي آنكه در هر مرحله، تنها يك معلول واحد، داشته باشند هر كدام، سه «معلول مبين از هم» دارند ۲- و اشكال مى شود بر اينكه چگونه پيدايش «عقول هم عرض»، پيدا مى شود در حاليكه هيچ عقلى، طبق «قاعده الواحد»، نمى تواند صادر كند مگر يك عقل را (چه با واسطه يا بي واسطه) ۳- و نيز باز اشكال مى شود: چگونه بعضى از اين «عقول طوليه» و يا «عقول هم عرض»، مى توانند «عناصر مادى» را ايجاد كنند در حاليكه طبق «قانون سنخيت» نزد خودتان، محال است و «عقل»، هيچ سنخيتى با «ماده بيجان» ندارد.

- باز اشكالات زياد ديگرى بر اين گفته «مرحوم علامه»، وارد است كه هيچ «باسخ صحيحى» ندارد آنچه باعث شده امثال «مرحوم علامه» و «مرحوم صدر» به اين «حرفهاى غير واقعى»، كشانده شوند، «اعتقادشان» به وجود «افلاك نه» ۹ گانه، داراى «نفس» و «عقل» است كه خيال مى كنند «اين عقول فرضى» است كه اين «كرات آسمانى» را آفريده و آنها را راهنمايى مى كند و با اراده اين «نفس فلكيه» است كه اين كرات آسمانى، حركت مى كنند و با اراده بعضى از اين «عقول» است كه گياهان، هر كدام، رشد خود را دارند و حيوانات نيز رشد و توليد مثل مى كنند و... - در حاليكه همه اين «حرفهاى موهوم»، توسط «علوم جديد»، باطل شده و «كرات آسمانى» طبق «قوانين فيزيك» و «نيروى جاذبه اى كه با محور خود دارند»، بدور محور خود، مى گردند و «گياهان و حيوانات و بدن انسان» هم طبق «قوانين فيزيك و كروموزوم و ژن هاى كه مخصوص هر كدام آنها است»، رشد و تغذيه و تنفس و توليد مثل مى كنند و خداوند خودش بطور مستقيم و بي واسطه، «آسمان و زمين و كرات آسمانى و نيروى جاذبه آنها» و گياهان و ژن داخل «دانه و هسته و نطفه اولين آنها» را ايجاد کرده است و آفريش را نظم داده است همانگونه كه كتب آسمانى و انبياء عظام و ائمه معصومين، خبر داده اند.

- طبق «فلسفه ارسطوى»، «علت تامه» از سه جزء تشكيل مى شود ۱- يكى مقتضى و ۲- شرط «پيدايش معلول» و ۳- سومى، عدم مانع و بنا بر كليت اينكه «هر علت تامه اى از سه جزء تشكيل مى شود»، يك واجب الوجود «واحد بسيط حقيقى»، علت ناقصه است نمى تواند به تنهائى، چيزى را ايجاد كند يا آنكه حادث در زمان خاص را به تنهائى ايجاد كند).

**ملاصدرا:** برهان صديقين: فاذا الوجود اما مستغن عن غيره واما مفتقر لذاته الى غيره، والاول هو واجب الوجود.

از جلد ششم كتاب اسفار - فن اول - موقف اول - فصل اول.

و كتاب نهايه الحكمة علامه:

**برهان صديقين:** ان حقيقة الوجود اما واجبة واما تستلزمها، فاذا، «الواجب بالذات، موجود»، وهو المطلوب. (آنچه موجود است يا قائم بذات است و ياد در وجودش، قائم به غير خودش است كه آن غير، همان واجب الوجود است پس بالاخره موجود قائم بذات، لازمه هستى است)

**تناقض در «برهان صديقين»:** بنا بر قانون همزمانى «علت تامه» با «معلول اش» - هيچ استلزامى ميان واجب الوجود «قديم» با «حوادث زمانى»، نيست.

- خصوصاً آنكه طبق فلسفه ارسطوى، هر «علت تامه اى، مركب از سه جزء است مقتضى و شرط و عدم مانع است» در نتيجه، «واحد بسيط»، علت ناقصه است و هيچ توليدى به تنهائى نمى تواند بكنند حتى صادر اول را.

خلاصه اينكه بنا بر اصول و مباني ارسطوى اثبات واجب الوجود عقلاً ممكن نيست چه رسد به اثبات خدا كه مفهوم اش اخص از مفهوم واجب الوجود است.

۴. يعنى «الهيأت ارسطوى» بر پايه «طبيعيات ارسطوى»، برپا شده است كه ارسطويان، معتقد به «افلاك نه گانه»، بودند.

طبق گفته فلوطين مبدء جهان، «موجودى واحد» است و بنا بر اين، معلول آنها بايد واحد باشد اما طبق گفته ارسطو در كتاب متافيزيك اش، عكس نقيض «قاعده الواحد» هم صحيح است - «قاعده الكثير» است - اينكه كثير، صادر نمى شود مگر از كثير - «ان الكثير لا يصدر الا عن الكثير» بنا بر اين، اعتقاد به مبدء واحد براى اين جهان كثير، احقمانه و خلاف عقل است و خدای واحد عقلاً، ناعقول است - كتاب متافيزيك ارسطو - كتاب يازدهم (=كاپا) فصل دوم.